1394.12.08

بسم الله الرحمن الرحیم

# خلاصه مباحث

سخن درباره حدیث رفع بود. شهید صدر بحث های مفصلی را در ارتباط با اختصاص حدیث رفع به شبهات موضوعیه یا عدم اختصاص آن، مطرح کرده اند که ما وارد آن مباحث نمی شویم. ایشان درباره فقه الحدیث، حدیث رفع نکاتی را بیان کرده اند که تنها به بررسی برخی از این نکات خواهیم پرداخت.

# تقدیر در حدیث رفع

شهید صدر درباره لزوم یا عدم لزوم تقدیر در ابتدا کلام مرحوم شیخ انصاری در این ارتباط را نقل می کنند. مرحوم شیخ، تقدیر در حدیث رفع را لازم دانسته و تنها از مقدر صحبت کرده است که آیا مؤاخذه است یا جمیع آثار یا اثر مناسب؟ سپس کلام مرحوم نائینی را در این زمینه نقل می کنند که ایشان تقدیر را خلاف متفاهم عرفی دانسته و هیچ لزومی در تقدیر گرفتن در حدیث رفع نمی بینند.[[1]](#footnote-1) محقق نائینی، رفع را به نسبت به عالم تشریع در نظر گرفته است نه عالم تکوین.

## کلام شهید صدر

شهید صدر، خود سه احتمال را در معنا کردن حدیث رفع، بیان می دارند. در احتمال اول، تقدیر را در نظر گرفته و درباره تقدیر توضیح می دهند که تقدیر یعنی در عالم مراد جدی چیزی وجود داشته که در کلام ذکر نشده است. احتمال دیگر این است که در رفع تصرف و عنایتی در نظر گرفته شود یعنی رفع در رفع ما لا یعلمون حقیقی نبوده و تشریعا رفع شده است و به عبارت دیگر، رفع تشریعی است نه حقیقی. در احتمال سوم نسبت به مرفوع ادعا و عنایت در نظر گرفته می شود. در توضیح این احتمال باید گفت: اشیاء همانگونه که وجودی در عالم خارج دارند، وجودی در عالم تشریع برای آنها قابل تصویر است زیرا؛ موضوعات احکام به اعتبار موضوع بودن برای احکام شرعیه، نحوه وجودی برای آنها در نظر گرفته می شود. امکان دارد در حدیث رفع، وجودی که به عنوان وجود تشریعی برای موضوعات، تصویر شده است، مرتفع باشد.

خلاصه کلام ایشان در احتمالات رفع، این است که گاه رفع ادعایی است و مرفوع حقیقی، گاه مرفوع ادعایی است و رفع حقیقی و گاه رفع حقیقی و مرفوع تشریعی است.

ایشان بعد از این کلام، چند مرحله بحث را دنبال می کنند. در مرحله اول، وجود تقدیر را رد کرده و در مرحله بعد ایشان احتمال سوم را متعین می دانند و در مرحله سوم بحث، ثمرات این احتمالات را بیان می کنند که ما وارد این مبحث نمی شویم.

شهید صدر می فرمایند: لازمه هر سه احتمال، ارتکاب خلاف اصل است زیرا هم تقدیر خلاف اصل است و هم وجود ادعا و عنایت در کلام. اما؛ در تقدیر مؤونه زائده ای وجود دارد که در دو احتمال دیگر موجود نیست. زیرا زمانی که مولی متقمص به قمیص مولویت شده و در مقام بیان حکمی شرعی است، اراده رفع تشریعی یا اراده مرفوع تشریعی خلاف قاعده نخواهد بود ولی تقدیر خلاف قاعده است.

ایشان برای اثبات تعیّن احتمال سوم، می فرمایند: هر چند در نظر بدوی، تفاوتی بین احتمال دوم و سوم وجود ندارد اما؛ قرینه ای وجود دارد آن اقتضا می کند رفع حقیقی و مرفوع ادعایی باشد. ایشان می فرماید: اگر رفع ادعایی و مرفوع حقیقی باشد، نسبت به فقره ما لا یطیقون معنا ندارد. زیرا؛ ما لا یطیقون تحقق خارجی ندارد تا رفع ادعایی وجود حقیقی ما لا یطیقون معنا داشته باشد. پس در این فقره وجود ادعایی و تشریعی حقیقتا رفع شده است و وحدت سیاق مقتضی همین نوع رفع در سایر فقرات است.

## بررسی کلام شهید صدر

در بررسی کلام شهید صدر، از دو ناحیه بنایی و مبنایی نکاتی وجود دارد که بیان می گردد.

### حقیقت تقدیر

شهید صدر درباره تقدیر تفسیری را بیان داشته اند که صحیح نیست. ایشان تقدیر را وجود امری در مراد جدی و عدم ذکر آن در کلام بیان کرده اند ولی به نظر می رسد؛ تقدیر به مقام تفهیم و تفاهم ارتباطی نداشته باشد و هم تقدیر لفظی و هم تقدیر معنوی متفاوت از تفسیر شهید صدر باشد.

#### حقیقت تقدیر لفظی

در تقدیر لفظی با بیان یک قضیه توسط متکلم، ابتدا قضیه ملفوظه در ذهن مخاطب ایجاد شده و این قضیه ملفوظه، قضیه معقوله ای را در ذهن ایجاد می کند و به وسیله قضیه معقوله، مراد متکلم فهمیده می شود. گاه قرائنی وجود دارد که سبب می شود که بدون به کار بردن لفظ از ناحیه متکلم، لفظی در ذهن مخاطب شکل بگیرد. مثلا در کلام سابق قضیه ملفوظه ای وجود داشته است که مشابه این قضیه مقدره است و متکلم به آن قضیه ملفوظه در عدم ذکر قطعه ای از این قضیه جدید اکتفا می کند. مثال معروفی که برای تقدیر در الفیه ابن مالک آورده شده است این است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و في جواب كيف زيد قل دنف |  | فزيد استغني عنه اذ عرف |

در این مثال مخاطب می پرسد: کیف زیدٌ. این پرسش از مخاطب نشانگر وجود زید در ذهن اوست و متکلم به همین پرسش اکتفا کرده و در مقام پاسخ زید را بیان نمی کند. به عبارتی دیگر؛ متکلم با اکتفا به قضیه ملفوظه کیف زید در دنف، زید را در تقدیر گرفته و با جمع بین قضیه ملفوظه دوم (دنف) و بخشی از قضیه ملفوظه اول (زید) قضیه ملفوظه ای در ذهن مخاطب ایجاد شده و از آن به یک قضیه معقوله می رسد و مراد متکلم را می فهمد. از همین رو در تقدیر لفظی گفته می شود: المقدر کالمظهور

#### حقیقت تقدیر معنوی

در تقدیر معنوی به وجود معنا در ذهن مخاطب از آوردن آن اکتفا می شود. برخلاف تقدیر لفظی که وجود قضیه ملفوظه سبب می شود متکلم به وجود لفظ اکتفا کرده و مخاطب نیز با تصور لفظ به معنا می رسد، در تقدیر معنوی با اعتماد به قرینه معنا مستقیم و بدون واسطه لفظ در ذهن مخاطب ایجاد می شود. در تقدیر معنوی از طریق تصور مستقیم معنا، قضیه معقوله بدون واسطه لفظ و قضیه ملفوظه به مخاطب القا می شود. در تقدیر معنوی گاه لفظی برای مقدر وجود نداشته و گاه نیز لفظ وجود دارد اما؛ متکلم با واسطه لفظ معنا را در ذهن مخاطب به وجود نمی آورد بلکه به وجود معنا در ذهن مخاطب بسنده می کند.

مثال: اگر دو نفر در حال تماشای منظره ای باشند و یکی از آنها بگوید: عجب زیباست. مخاطب به همین منظره منتقل شده بدون اینکه متکلم لفظی را به کار برد یا به لفظی اشاره داشته باشد بلکه به وجود تصور موضوع در ذهن مخاطب اکتفا کرده و محمول را بدون ذکر موضوع بیان می دارد. در این موارد نیازی به ذکر لفظ چه مصرح و چه لفظ مقدر، وجود ندارد.

حال اگر در حال تماشای منظره ای باشند که تا به حال ندیده اند و نامی نیز برای آن بلد نیستند و یکی از آن دو بگوید: عجیب است بازهم مانند مثال قبل، بدون ذکر لفظ یا تقدیر لفظ مستقیما به معنای موجود در ذهن مخاطب اکتفا شده است.

پس در تقدیر معنوی متکلم به وجود تصور معنا در ذهن مخاطب از آوردن لفظ اکتفا کرده است.

در کتب ادبی این دو نوع تقدیر بیان شده است. بنده نخستین بار در قطر الندی ابن هشام ذیل بحث حیث این تقسیم را مشاهده کردم. ایشان در ابتدای قطر الندی بحثی را درباره حیث دارند که شرط مبنی بودن حیثُ این است که مضاف الیه آن مذکور نباشد و از اضافه نیز قطع نشده باشد و لفظ مضاف الیه باید در تقدیر باشد نه معنای آن. ایشان در حیث سه مرحله را تصویر کرده است. گاه از اضافه قطع شده و مضاف الیه آن در نظر گرفته نمی شود که در این فرض لفظ معرب بوده و تنوین نیز می گیرد من حیثٍ. مثل غلام زید که اگر زید حذف شده و هیچ مضاف الیه ای در نظر گرفته نشود تبدیل به غلامٌ، با اعراب و تنوین می شود. گاه لفظ مضاف الیه در تقدیر است که در این صورت المقدر کالمظهور و باید بدون تنوین اعراب بگیرد من حیثِ، زیرا؛ مضاف نمی تواند تنوین داشته باشد و لو لفظ مضاف الیه در تقدیر باشد. این حیث به دلیل اینکه اضافه شده است. آن قسمت اول که مقطوع عن الاضافه هست تنوین می گیرد. گاه نیز مضاف از اضافه قطع نشده و لفظ مضاف الیه نیز در تقدیر نیست بله معنای آن در تقدیر است در این فرض حیثُ و مانند آن مبنی بر ضم می شود مانند: في‏ بِضْعِ سِنينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ وَ يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ‏[[2]](#footnote-2)

تفاوت بین تقدیر لفظی و معنوی برای بنده در ابتدا روشن نبود اما؛ با تأمل به این تحلیل که بیان شد در تفاوت بین این دو رسیدم. در بحث تضمین نیز این بحث را مفصل ارائه کردم و در آنجا بیان شد که می توان تضمین را که اشراب معنایی در فعل است، از باب تقدیر لفظی و تقدیر معنوی تحلیل کرد هر چند که تقدیر معنوی روشن تر است.

در اشراب گاه به دلیل ارتباطی که یک معنا با معنای دیگر دارد، تصور این معنا، معنای دیگر را به ذهن اخطار می دهد. مثلا در سمع الله لمن حمده، گفته شده سمع استجاب را تضمین دارد. سمع، به معنای شنیدن است اما لازمه شنیدن صدا به واسطه خداوند، با توجه به مرحله رحیمیت و لطفی که دارد اجابت کردن است. در این مثال بین دو معنا ملازمه ذهنیه وجود داشته و تضمین از باب تقدیر معنوی است. اما گاه یک ملازمه بین الفاظ است و تصور یک لفظ موجب خطور لفظ دیگر در ذهن سامع است و متکلم به القای لفظ ملزوم در ذهن مخاطب از ذکر لفظ لازم اکتفا می کند. تضمین و اشراب در غالب موارد از تقدیر لفظی نبوده و با تقدیر معنوی تحلیل می شود.

ذکر این نکته ضروری است که ذکر قرینه لفظیه به هیچ وجه ملازم با لفظی بودن تقدیر نیست. در همین مثال سمع الله لمن حمده قرینه بر اراده استجاب از سمع بیان حرف لام جر است اما این بدین معنا نیست که تقدیر استجاب از باب تقدیر لفظی است. هر چند بین سمع و استجاب تلازم وجود داشته و با بیان سمع، استجاب در ذهن مخاطب ایجاد می شود اما؛ این به این معنا نیست که حتما متکلم معنای لازم را اراده کرده است و مخاطب نیز چنین اعترافی را نخواهد داشت. در تقدیر معنوی برای این که روشن شود متکلم همان معنا لازم را اراده کرده نه معنای ملزوم را، قرینه ای که با معنای لازم هماهنگ است در ککلام بیان می شود. ذکر لام حرف جر که با استجاب هماهنگ است نیز از این باب است. فرض کنید درباره دو نفری که همیشه با هم همراه هستند، نفر اول در کلام متکلم بیان شود و نفر دوم نیز در ذهن مخاطب ایجاد شود و متکلم سخنی را بیان داشته و مراد او از این سخن نفر دوم باشد. آیا به صرف تلازم بین این دو نفر قرینه بر اراده نفر دوم در کلام بیان نمی شود؟ و آیا از این کلام بدون قرینه به صرف تلازم، نفر دوم فهمیده می شود؟ در سمع الله لمن حمده متکلم از سمع، استجاب را اراده کرده و می خواهد این معنا را به ذهن مخاطب القا کند. اکتفا به سمع به صرف تلازم بین سمع و استجاب نمی تواند مثبت اراده استجاب باشد اما؛ ذکر حرف جر لام که با استجاب سازگار است سبب می شود، قضیه معقوله ای که در ذهن مخاطب شکل می گیرد، بین استجاب و لمن حمده شکل گیرد.

### تقدیر در مرحله مراد تفهیمی

همانگونه که بیان شد؛ تقدیر یا از باب تقدیر لفظی است یا تقدیر معنوی و بیان شهید صدر در تحلیل تقدیر که آن را به مرحله مراد جدی مرتبط می کنند به هیچ وجه صحیح نیست.

تقدیر مرتبط به مرحله مراد تفهیمی بوده و در تقدیر لفظی، لفظ و در تقدیر معنوی معنا در ذهن مخاطب ایجاد می شود و این امکان وجود دارد که قصد جدی متکلم به هیچ وجه، آن لفظ یا معنای مقدر نباشد. در مواردی که متکلم در مقام تقیه و یا فریب مخاطب است همانگونه که مراد جدی او از القای کلام و از الفاظ غیر از مراد تفهیمی اوست، می تواند مراد جدی او از لفظ یا معنای مقدر، غیر از مراد تفهیمی او باشد. مهم این است که قصد تفهیم لفظ یا معنای مقدر وجود دارد و همین مصحّح تقدیر خواهد بود.

به عنوان نمونه در داستان صعصعه بن صوحان[[3]](#footnote-3) وارد شده است که بعد از صلح بین امام حسن ع و معاویه لعنه الله علیه، عده ای از شیعیان امیر المرمنین ع که امام حسن ع به اسم برای آنها امان خواسته بود، بر معاویه وارد شدند که یکی از آنها صعصعه بود. معاویه گفت: که من هیچ خوش نداشتم که تو را داخل در امان خود کنم. صعصعه هم گفت: من هم هیچ مایل نبودم تو را به این اسم صدا بزنم. السلام علیک یا خلیفه المسلمین. معاویه گفت: باید بالای منبر بروی و امیر المؤمنین ع را لعنت کنی. صعصعه بالای منبر رفت و گفت: معاویه امرنی ان العن علی فالعنوه لعنه الله. جمیعت گفتند: آمین آمین. معاویه گفت: تو من را لعنت کردی. باید بروی و علی ع را به نام لعنت کنی. صعصعه بالای منبر رفت و گفت: ان هذا معاویه امرنی ان العن علی بن ابی طالب فالعنوه من لعن علی بن ابی طالب. این خبر که به معاویه رسید، گفت او مرا اراده کرده است. بیرونش کنید که نمی خواهم در یک شهر من و او با هم باشم. در این مثال، مراد جدی صعصعه لعن معاویه است ولی مرادی که به ذهن مخاطب تفهیم می کند، لعن امیر المؤمنین ع است. اگر تفسیر شهید صدر از تقدیر را بپذیریم، این مورد نیز از باب تقدیر خواهد بود در حالی که به این فرض به هیچ وجه تقدیر گفته نمی شود. تقدیر در مرحله تفهیمی و در جایی است که در ذهن مخاطب لفظ یا معنای مقدر، ایجاد گردد.

تقدیر لفظی می تواند در مرحله مراد استعمالی باشد اما نه با استعمال لفظ در خارج بلکه با اراده معنایی از لفظی که در ذهن مخاطب وجود دارد، آن لفظ موجود در ذهن مخاطب را در معنایی استعمال کرده است.

خلاصه؛ در تقدیر لفظی با توجه به تلازم بین لفظ ملفوظ به لفظی منتقل شده و قضیه معقوله به تبع آن ایجاد می شود و در تقدیر معنوی بدون واسطه لفظ به صورت مستقیم و به خاطر وجود تلازم بین معنای لفظ ملفوظ و معنایی، آن لفظ به ذهن منتقل می شود. تقدیر در مرحله مراد استعمالی یا تفهیمی بوده و ارتباطی با مرحله مراد جدی ندارد. تقدیر لفظی و معنوی در اعراب تأثیر گذار است و اگر در مرحله مراد جدی بود، نمی باید در مرحله لفظ تأثیر می گذاشت.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

1. مباحث الأصول ؛ ج‏3 ؛ ص171 الّذي يظهر من كلام الشيخ الأعظم (قدّس سرّه) هو الالتزام بالتقدير. و أصحاب هذا الوجه وقعوا في البحث عن أنّ المقدّر هل هو المؤاخذة، أو مطلق الآثار، أو بعض الآثار دون بعض؟ و ما هو الضابط في هذا التبعيض؟ و ذكر المحقّق النائينيّ رحمه اللّه: أنّه لا حاجة إلى التقدير الّذي هو خلاف المتفاهم العرفيّ جدّاً، بل يسند الرفع إلى نفس الأمور المذكورة في الحديث، إلّا أنّ العالم الّذي لوحظ الرفع بالنسبة إليه هو عالم التشريع لا عالم التكوين، فيكون الرفع رفعا تشريعيّا لا رفعا تكوينيّا. و ادّعى جملة من المحقّقين (قدّس اللّه أسرارهم) أنّ الرفع في المقام يكون رفعا تنزيليّا لا رفعا حقيقيّا، و تشوّشت جملة من الكلمات، فوقع الخلط فيها بين الرفع التشريعيّ و الرفع التنزيليّ. [↑](#footnote-ref-1)
2. الروم : 4 [↑](#footnote-ref-2)
3. رجال الكشي - إختيار معرفة الرجال ؛ النص ؛ ص69

   أَنَّ مُعَاوِيَةَ حِينَ قَدِمَ الْكُوفَةَ دَخَلَ عَلَيْهِ رِجَالٌ مِنْ أَصْحَابِ عَلِيٍّ (ع) وَ كَانَ الْحَسَنُ (ع) قَدْ أَخَذَ الْأَمَانَ لِرِجَالٍ مِنْهُمْ مُسَمَّيْنَ بِأَسْمَائِهِمْ وَ أَسْمَاءِ آبَائِهِمْ وَ كَانَ فِيهِمْ صَعْصَعَةُ، فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ صَعْصَعَةُ، قَالَ مُعَاوِيَةُ لِصَعْصَعَةَ: أَمَا وَ اللَّهِ إِنِّي كُنْتُ لَأُبْغِضُ أَنْ تَدْخُلَ فِي أَمَانِي! قَالَ وَ أَنَا وَ اللَّهِ أُبْغِضُ أَنْ أُسَمِّيَكَ بِهَذَا الِاسْمِ، ثُمَّ سَلَّمَ عَلَيْهِ بِالْخِلَافَةِ، قَالَ فَقَالَ مُعَاوِيَةُ إِنْ كُنْتَ صَادِقاً فَاصْعَدِ الْمِنْبَرَ فَالْعَنْ عَلِيّاً! قَالَ فَصَعِدَ الْمِنْبَرَ وَ حَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ أَتَيْتُكُمْ مِنْ عِنْدِ رَجُلٍ قَدَّمَ شَرَّهُ وَ أَخَّرَ خَيْرَهُ وَ أَنَّهُ أَمَرَنِي أَنْ أَلْعَنَ عَلِيّاً فَالْعَنُوهُ‏ لَعَنَهُ اللَّهُ! فَضَجَّ أَهْلُ الْمَسْجِدِ بِآمِينَ، فَلَمَّا رَجَعَ إِلَيْهِ فَأَخْبَرَهُ بِمَا قَالَ، قَالَ لَا وَ اللَّهِ مَا عَنَيْتَ غَيْرِي ارْجِعْ حَتَّى تُسَمِّيَهُ بِاسْمِهِ، فَرَجَعَ وَ صَعِدَ الْمِنْبَرَ، ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَمَرَنِي أَنْ أَلْعَنَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فَالْعَنُوا مَنْ لَعَنَ، عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ! قَالَ فَضَجُّوا بِآمِينَ، قَالَ، فَلَمَّا خَبَرَ مُعَاوِيَةُ قَالَ لَا وَ اللَّهِ مَا عَنَى غَيْرِي، أَخْرِجُوهُ لَا يُسَاكِنُنِي فِي بَلَدٍ، فَأَخْرَجُوهُ. [↑](#footnote-ref-3)